

از چه دلتنگ شدی؟

منبع: سایت زیتون، روز سه‌شنبه، مورخ: ۹۵/۴/۱۵

«و رفت تا لب هیچ/ و پشت حوصله نورها دراز کشید/ و هیچ فکر نکرد/ که ما میان پریشانی تلفظ درها/ برای خوردن یک سیب/ چه قدر تنها ماندیم».

عباس کیارستمی، کارگردان و عکاس برجسته، معاصر، دیروز بر اثر سکتۀ مغزی در پاریس درگذشت و به‌سوی بی‌سو پرواز کرد، از شنیدن این خبر اندوهگین شدم. هنوز دانش‌آموز دبیرستان بودم که با دیدن فیلم «خانه دوست کجاست؟»، کیارستمی را شناختم؛ آن روزگار نمی‌دانستم که سهراب سپهری شعری با همین عنوان در دفتر «حجم سبز» دارد. بعدها که به دانشگاه پای نهادم و «هشت کتاب» سپهری را به‌صورتی جدی در مطالعه گرفتم و دوباره «خانه دوست کجاست؟» را دیدم، به لطافت و صمیمیت و سادگی ژرف و بدیع این فیلم پی بردم. سال‌ها بعد، با دیدن فیلم‌های درخشان و به‌یادماندنی «طعم گیلاس» و «باد ما را خواهد برد»، تأثیر عمیق سپهری بر سینمای کیارستمی را به عیان دیدم و نگاه شاعرانه، معنوی و انسانی کیارستمی در آثارش را بسیار پسندیدم و به سینمای او علاقه‌مند شدم. چند وقت پیش با دیدن دوباره «طعم گیلاس»، اوقاتم خوش شد و این فقرات شعر «جنبش واژه زیست» سهراب را زیر لب زمزمه کردم:

«زندگی یعنی: یک سار پرید/ از چه دلتنگ شدی؟/ دلخوشی‌ها کم نیست: مثلاً این خورشید/ کودک پس فردا/ کفتر آن هفته/ یک نفر دیشب مُرد/ و هنوز، نان گندم خوب است/ و هنوز، آب می‌ریزد پایین، اسب‌ها می‌نوشند» [۱].

می‌توان نسبت به مرگی که روزی در خواهد رسید و ما را در چنبره خویش گرفتار خواهد کرد، بی‌اعتنایی کرد و آن را ندید و انکار کرد و «کورمرگی» پیشه کرد؛ توگویی انسان تا ابدآباد زنده است و روی در نقاب خاک نخواهد کشید. همچنین، انسان‌های متعددی از درسیدن مرگ می‌ترسند و «مرگ هراس» اند؛ ایشان در مقام انکار این امر غریب نیستند، درعین‌حال از فرا یادآوردن این مهم که روزی باید از تعلقات و داشته‌ها و برخوردارهای خود بگذرند و صحنه نمایش زندگی را ترک کنند، عمیقاً تلخ‌کام و هراسناک‌اند، که «هر که شیرین می‌زید او تلخ مرد». افزون بر این دو شق، می‌توان از کسانی سراغ گرفت که «مرگ آگاه» اند، این جماعت نه در مقام انکار مرگ‌اند، نه مرگ هراسند؛ بلکه دو گانه «زندگی / مرگ» را توأمان و با هم می‌بینند و عجالی و موقتی و گذارا بودن فرصتی را که بدان‌ها داده‌شده تا چند صباحی بر روی کره خاکی بزیند و نقش‌آفرینی کنند، به نیکی دریافته، چشیده و در پی آن‌اند تا زندگی اصیل و سنجیده‌ای پیشه کنند [۲] و از زنده‌بودن خویش، نهایت استفاده را ببرند و انتقام مرگ را از زندگی بگیرند؛ تا روزگاری که مرگ در می‌رسد، حسرتی بر وجودشان چنگ نیندازد و زمینی سوخته تحویل مرگ دهند [۳]:

هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار
کس را وقوف نیست که انجام کار چیست
پیوند عمر بسته به مویست هوش دار
غمخوار خویش باش غم روزگار چیست

چنانکه درمی‌یابم، کیارستمی «مرگ آگاه» بود و در آثاری نظیر «زندگی و دیگر هیچ» و «طعم گیلاس»، این نوع مواجهه با مرگ را به زیبایی به تصویر کشیده است. به نزد او، «زندگی بال و پری دارد با وسعت مرگ» و مرگ «در ذات شب دهکده از صبح سخن می‌گوید» و «مسئول قشنگی پر شاپرک است»؛ مرگی که «با خوشه انگور می‌آید به دهان» و «گاهی ریحان می‌چیند»؛ مرگی که «در آب‌وهوای خوش اندیشه نشیمن دارد» و «گاه در سایه نشسته است به ما می‌نگرد»؛ از اینرو نباید در بست «به روی سخن زنده» تقدیر که از پشت چپ‌های صدا می‌شنویم».

در بیست سال گذشته، افزون بر آثار فوق؛ در میان آثار کیارستمی، فیلم‌های «قضیه شکل اول، شکل دوم»، «کلوزاپ»، «زیر درختان زیتون»، «ده»، «کپی برابر اصل» و «شیرین» را دیده و لذت فراوان برده‌ام. آری گفتن به زندگی و برکشیدن و جدی گرفتن آن، به‌رغم تمام تلخی‌ها، سردی‌ها، ناکامی‌ها، نامردمی‌ها و بادهای ناموافقی که در زندگی هر انسانی می‌وزد، خصوصاً در «زندگی و دیگر هیچ»، «زیر درختان زیتون» و «طعم گیلاس» موج می‌زند و عبرت آموزست و رهگشا؛ که «زندگی چیزی نیست که لب طاقچه عادت از یاد من و تو برود». به روایت کیارستمی، دل‌خوشی‌ها کم نیست: کودک پس‌فردا، کفتر آن هفته، هنوز نان گندم خوب است، و هنوز اسب‌ها آب می‌نوشند. می‌توان طلب روزی نهاده نکرد و آتش در پریشانی و پشیمانی زد و «دل دیگر» را سراغ گرفت [۴] و «به سیبی» و «به بوییدن بابونه‌ای» خشنود بود، می‌توان به «یک آینه، یک بستگی پاک» قناعت داشت و به تماشای «چک‌چک چلچله از سقف بهار» نشست و «به آغاز زمین نزدیک» شد و «نبض گل‌ها را» گرفت و آرامش و طمأنینه را نصیب برد و این‌چنین به سروقت سرشت سوگناک هستی رفت و به زندگی خویش معنا بخشید.

چندی پیش، مقدمه داریوش شایگان بر مجموعه عکس‌های کیارستمی تحت عنوان «درهای خانه‌های متروک» را در در جستجوی فضاهای گمشده خواندم. توضیحات شایگان درباره درهای کیارستمی در این مجموعه عکس‌ها که جملگی، درهایی خسته و خراب و پوسته‌پوسته‌شده و فرتوت و فرسوده زمان‌اند [۵]، مرا به تأمل و درنگ درباره مفاهیم زمان و زوال و فنا واداشت و هم‌نورد افق‌های دور کرد. مشتاقم در اولین فرصت این مجموعه عکس‌ها را ببینم و افزون بر فیلم‌سازی، از هنر عکاسی کیارستمی نیز بهره‌مند شوم. علاوه بر فیلم‌سازی و عکاسی، کیارستمی در عرصه ادبیات نیز طبع‌آزمایی کرد و آثاری چون حافظ به روایت کیارستمی و سعدی از دست خویشتن فریاد را منتشر ساخت؛ انتشار حافظ به روایت کیارستمی نقد عالمانه برخی از حافظ‌پژوهان و اهالی فرهنگ نظیر داریوش آشوری را در پی داشت. [۶]

کیارستمی جزء معدود سینماگران ایرانی صاحب سبکی بود که از شهرت و اعتبار و اقبال بین‌المللی برخوردار بود؛ وی نام فرهنگ و هنر ایرانی را در جهان طنین‌انداز کرد و به سینمای ایران آبرو بخشید و با سفر بی‌بازگشتش، نامی نیک و میراثی ماندگار از خویش بر جای گذاشت. خدایش رحمت کند. ضایعه درگذشت او را به خانواده محترم کیارستمی، جامعه سینمایی و هم‌وطنان عزیز هندی دوست تسلیت می‌گویم:

دو چیز حاصل عمر است نام نیک و صواب وز این دو در گذری کل من علیها فان

[۱]. تعبیر «کودک پس‌فردا» در این شعر سپهری، تداعی کننده این سخن نغز رابیندرانات تاگور، شاعر هندی است: «هر کودکی با این پیام به دنیا می‌آید که خداوند هنوز از بشر ناامید نشده است».

[۲]. در مقاله «مرگ در ذهن اقاقی جاریست: طرح‌واره ای از عرفان مدرن ۶»، با وام کردن مفاهیم «کورمرگی»، «مرگ هراسی»، «مرگ اندیشی» و «مرگ آگاهی»، چهار نوع مواجهه با مرگ به روایت خویش را تبیین کرده‌ام. نگاه کنید به: سروش دباغ، فلسفه لاجوردی سپهری، تهران، صراط، ۱۳۹۴، صفحات ۱۴۶-۱۲۹.

[۳]. فائق آمدن بر ترس از مرگ از طریق اصیل و در ژرفا زیستن و زمین سوخته برای «مرگ» بر جای نهادن، در آثار آروین یالوم، روان‌پزشک مشهور، استاد بازنشسته دانشگاه استنفورد و مبدع مکتب «روان‌درمانی اگریستانسیل» به نیکی تبیین شده است. به عنوان نمونه، نگاه کنید به: آروین یالوم، خیره به خورشید: غلبه بر هراس از مرگ، ترجمه مهدی غبرایی، تهران، نیکونشر، ۱۳۹۴.

[۴]. اشاره به یکی از ابیات دل‌انگیز مولوی در دیوان شمس:

بروای تن پریشان، تو و آن دل پشیمان

که ز هر دو تا نرستم، دل دیگرم نیامد

[۵]. داریوش شایگان، «درهای خانه‌های متروک»، در جست‌وجوی فضاهای گمشده، تهران، فرزانه روز، ۱۳۹۲، صفحات ۱۷۵-۱۷۱.

[۶]. به نظرم، در این میان حق با آشوری است و ربط و نسبت «باید مطلقاً مدرن بود» رمبو که مورد استناد کیارستمی قرار گرفته با حافظ خوانی و حافظ‌پژوهی، هیچ روشن نیست. کیارستمی، فیلم‌ساز تراز اولی بود، اما انتشار این اثر، بر اعتبار او نیفزود؛ تنها می‌توان «حافظ به روایت کیارستمی» را نوعی ذوق ورزی هنری به حساب آورد و بس. بر همین سیاق، به‌رغم اینکه احمد شاملو، شاعر تراز اولی بود، انتشار دیوان حافظ با تصحیح او، بر قدر و منزلت او نیز نیفزود و نقد عالمانه^{۱۰} بهاءالدین خرمشاهی، خطاهای فاحش او در این کار را نمایان ساخت.